

خواب گرد سیاست اموی

طرحی اولیه از زندگی یک رهبر در چهار پرده

به ضمیمه‌ی پرده‌ی پایانی

نشاط مستوری

(۱)

شاعران، فیلسوفان و عالمان علی‌رغم تفاوت‌های بسیار، وجه اشتراک عجیبی دارند: هم‌آن‌طور که هنوز روشن نیست چه‌گونه مضمونی نو بر ذهن و ضمیر شاعری می‌نشیند و در قالبی خاص از الفاظ طینی شاعرانه می‌یابد، هم به‌درستی نمی‌توان توضیح داد که نظریه‌های علمی و فلسفی چه‌گونه اول بار صید دانشمندان و فیلسوفان می‌شوند. بی‌جهت نبود که آرتور کوستلر دانشمندان را به خواب‌گردهایی مانند می‌کرد که نظریه‌هایشان تصاویر و تعابیری است که ناخودآگاه‌شان از انبان تجربه‌های انباشته و اندوخته‌ی زندگی ایشان برمی‌گیرد و بر ذهن و زبان آن‌ها می‌نهد تا بتوانند گره از کار تجربه‌ای تبیین‌خواه بگشایند. تئوری‌های بدیع و بزرگ تاریخ علم بر این قرار درآغاز خواب‌گردی‌های شاعرانه‌ای بیش نبوده‌اند.

این حکایت را می‌توان هم‌چون آن به همه‌ی حوزه‌هایی که باری با سطحی از "حل‌مسأله" آمیخته‌اند توسعه‌داد. ذهن و ضمیر ما آدمیان چون آن است که هنگام حل‌مسأله، از هر جنس که باشد، همه‌ی تجربه‌های زیسته و انباشته‌مان را احضار می‌کند. این راز بقای تکامل‌یابنده‌ی ما است. هر یک از ما خصوصاً برای تصمیم‌گیری‌های حساس و فوری لاجرم "بر طینت خود می‌تند" و مراد از طینت این‌جا جز هم‌آن تجربه‌های زیسته و انباشته نیست. این‌جا است که معلوم می‌شود چرا علاوه بر کاریزما، ذکاوت، تجربه‌ی شخصی، خلاقیت و بسیاری ویژگی‌های دیگر، رهبران سیاسی به مایه‌ای از دانش سیاسی هم نیازمند اند. دانش سیاسی معلومات عمومی نیست. دانش سیاسی تجربه‌های سیاسی دیگران بسیار است که به شکلی اندیشیده، تئوریزه، پرورده و پرداخته و به معیار نقد سنجیده و آب‌دیده بر هم انباشته‌شده‌اند و خصوصاً مواضع خطر، خطا و حماقت در آن‌ها به‌برجسته‌گی نشان‌شده تا رهروان آینده به همان بی‌راهه‌هایی نروند که گذشتگان رفتند و بسیاری را به پیروی با خود بردند و بازنگشتند.

این داستان به دهه‌ها پیش از این به وقتی بازمی‌گردد که حلقه‌ای از طالب‌علمان جوانی که در هوای اختناق پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نشو و نما می‌یافتند به تفتن دریافتند که غول استبدادی که چندی بود از شیشه‌ی کودتا بیرون آمده بود، با آن که هیچ هوای بازگشت به شیشه‌ی پادشاهی مشروطه را نداشت، چندان نمی‌پاید. به سودای درس‌آموزی از تجربه‌ی تاریخ اسلام برای بنیان‌نهادن حکومتی اسلامی، هر یک تقبل کرد تا بخشی از تاریخ حکمرانی مسلمانان را در مطالعه بگیرد تا سرانجام حاصل کار را با یک‌دیگر و بعد با مخاطبانی پرشمارتر در میان‌بنهند. شیشه‌ی عمر حکومت غول‌آسای پهلوی که شکست، هر یک از آن جمع که توانست از اسباب رنگارنگ مرگ مفاجاه که در آن سال‌ها وفوری هم یافته بود سالم یا زخم‌خورده بجهد بر مسند و بل که به تناوب و تفاریق بر مسندهایی متفاوت از تقنین و قضا و اجرا تکیه زد. از این میانه یکی بود که همای شاهی‌اش بر سر و شاهین قضایش بر شانه نشست و پس از درگذشت آیت‌الله خمینی به جای‌گاه رهبری برکشیده شد. و این یکی از قضا هم‌آنی بود که از میان آن حلقه‌ی طالب‌علمان جوان بر مطالعه‌ی تاریخ خلافت اموی خصوصاً دوران معاویه مأموریت یافته بود و به‌جد و جهد بسیار هم از عهده‌ی کار برآمده بود و حاصل بخشی از مطالعات‌اش را پیش‌تر در قالب کتابی در باب صلح امام حسن منتشر ساخته بود. آشنایی او با علی و فاطمه و ابوذر و حسین و زینب، از روضه‌خوانی و ارتزاق که بگذریم، بیش‌تر به واسطه‌ی انس و الفتی بود که او با علی شریعتی داشت. اما شیفته‌گی شریعتی به این شخصیت‌ها از آن رو بود که از ایشان آسان‌تر می‌شد چهره‌ای انقلابی رسم کرد و پیام انقلاب و مبارزه گرفت. اما حالا نظامی اسلامی مستقر شده بود و دیگر تصاویر انقلابی علی و ابوذر و مانند آن‌ها سخت با فضای ذهنی کسی که بناست خود رهبر نظام و امت باشد، نه رهبر انقلاب، ناسازگار و بی‌ربط می‌نمود و لذا روزبه‌روز خاطره‌ی ایشان مانند خاطره‌ی خود علی شریعتی که نقاش آن تصاویر انقلابی بود بیش‌تر از پیش مزاحم به‌نظر می‌رسید و محومی شد.

از یاد نمی‌برم که روزی از هم‌آن ایامی که کم‌کم انصار حزب‌الله در حال شکل‌گیری بودند در درس اخلاق یکی از اولیا و اکابر سیاست و حکومت که پیوندی وثیق نیز با رهبر فعلی انقلاب داشته و دارد مخاطب سؤال سخت‌روییانه‌ی جوانی از میان حضار قرار گرفت، جوانی که به انصار پیوست و دیگر امروز برای خودش در این بارگاه از پیران دیر و اکابر قوم است. سؤال این بود که اگر ما شیعه هستیم الگوی سیاست ما هم باید علی‌وار باشد ولی آن‌چه امروز در کشور می‌گذرد نسبتی با فرمایش‌های عدالت‌جویانه‌ی ایشان در نهج‌البلاغه ندارد. بعد هم برای تحکیم پرسش‌اش، جوان شروع کرد به خواندن بخش‌هایی از سخنان امام علی در نهج‌البلاغه. شیخ که خوب حرف‌های جوان را شنید، همان‌طور که عادت‌اش بود موقع تأمل

قبضه‌ای از محاسن‌اش را فکورانه گروگرفت و به نرمی پاسخ داد: "جوان! من از نهج‌البلاغه بی‌خبر نیستم. آن چه شما از روی متن نهج‌البلاغه به‌سختی می‌خوانی را من شرح و متن‌اش را به‌روانی از دوران صباوت تا کنون در حافظه حاضر داشته‌ام و بارها به درس‌اش در گوش پیر و جوان خوانده‌ام. اما اولاً در سندیت نهج‌البلاغه از نظر صدور تردید فراوان هست و لذا هیچ فقیهی آن را مبنای استدلال و استنباط نساخته‌است. اما گیرم که مولای درز سندیت آن هم نرود، دوست من! با نهج‌البلاغه اگر می‌شد حکومت کرد خود علی حکومت را از دست نمی‌داد. روحانیت یک بار در ماجرای مشروطیت با هم این ملاحظات قدرت را که در چنگ داشت ارزان و آسان به رقبا و انهاد و دیدید که گرفتار غول بیابانی مانند رضاخان شد. اما این بار روحانیت دیگر آن خطا را تکرار نمی‌کند. با نهج‌البلاغه نمی‌شود حکومت را نگه‌داشت." پاسخ شیخ هرچه ساده، روشن و صادقانه بود، چندان غیرمنتظره و سهمگین هم بود که سکوت بهت‌آمیز پی‌آیندش نه‌تنها نشست آن روز را به‌پایان‌رساند، بل که نزد برخی از حاضران مهر خاتمی هم بنهد بر فصل بلندی از سوء تفاهم‌هایی که درباره‌ی نسبت دین و اخلاق با سیاست در جمهوری اسلامی وجود داشت. سخن شیخ زبان حال و زبان ضمیر نظام بود و هست و رواج آن باور روزبه‌روز بیش‌تر آشکار می‌شود.

(۳)

مهم‌ترین و بحرانی‌ترین مسأله‌ای که از روز نخست تا هم‌این امروز دومین رهبر جمهوری اسلامی آن را مسأله‌ی مرگ و زندگی یافته‌است و در کانون جدول حل مسائل‌اش نهاده‌است مسأله‌ی حذف یا کنترل رقیبانی بوده‌است که فی‌الجمله هر یک در برخی یا همه‌ی شرایط و ویژگی‌های رهبری بر او مقدم و اولی بوده‌اند. این مسأله ام‌المسائل معاویه هم بود و تا او بود و نه یزید مسأله بر مدار قدرت فارغ از اخلاق به بهترین شکلی حل شده‌بود.

این که آیا غلبه‌ی تصویر معاویه بر ذهن و ضمیر او بود که صورت‌بندی‌ای این‌چون‌این از مسائل سیاست و حکومت را (که می‌توانست جور دیگری هم صورت‌بندی‌شود) بر او تحمیل کرد یا واقعاً هم مسأله‌گی و هم‌دردی او با معاویه وی را به سوی تدبیرهایی معاویه‌آسا راند، قضاوتی آسان نیست. اما از این که بگذریم، فهم موقعیت غریب او چندان هم دشوار نیست. او این مزیت یگانه را نسبت به همه‌ی رقبای بالفعل و بالقوه‌ی خود داشته‌است که ظرایف سیاست اموی را خصوصاً در موقعیت معاویه همواره در برابر چشم و پس ذهن حاضر و آماده داشته‌است. سیاستی که باید هیچ از تظاهرات دینی کم نگذارد، اما بی‌پروای حداقلی از اخلاق بتواند رقبا را به تطمیع، تهدید، تخفیف و بدنام‌سازی و نهایتاً قتل خاموش سازد. چون این سیاستی سه رکن دارد: منابع مالی مصون از نظارت و حساب‌رسی، انحصار رسانه‌ای و بالأخره دستگاه اجبار

و ارعاب و سرکوب. هر یک از این سه هنرهایی دارد؛ اولی تا آنجا که ممکن است به برافروختن آتش طمع برخورداری از مواهبی انحصاری که سررشته‌ی آن در دست رأس هرم قدرت است دامن‌می‌زند و از جمع بسیاری دل‌بری می‌کند و سر و دستار پرهیز و قناعت را با هم به‌یغما می‌برد. دومی فضائی مجازی می‌سازد و واقعیت را چون آن‌بازمی‌آفریند که با آن دیگر تشخیص راست و دروغ به‌غایت دشوار می‌شود. و سومی هم برهان قاطعی می‌شود برای همه‌ی آن‌ها که یا در وادی حیرت‌مانده‌اند یا به سائقه‌ی ادب و دین و اخلاق هنوز سر بر این آستان نهاده‌اند یا سودای سر نهادن بر آستانی دیگر در سردارند.

در غیاب آشنایی با دانش سیاسی که وجه مشترک همه‌ی رقیبان و ایشان بود، هم‌این داشتن تصویری جزء‌به‌جزء از الگویی سیاسی - هرچند بدوی، هرچند غیراخلاقی - مزیتی بود غیرقابل‌انکار. گواين که این سیاست لاجرم به تقدیم الاراذل و تأخیر الافاضل انجامیده‌است آن هم تقریباً در همه‌ی سطوح عالی و میانی حکومت، اما چه باک که مهم‌ترین کارویژه‌هایش را ایفا کرده‌است: آلوده‌ساختن بسیار کسان به اسباب تحیب، تطمیع و ویژه‌خواری‌هایی که اگر هم آن کسان آزاد و آزاده بودند شاید روزی ممکن بود به اعتراض بر ظلمی عریان به آسانی کام از برخورداری‌های "طلبه‌گی" یا "معلمی" بردارند و علم و آبرو را دست‌مایه‌ی نقد حاکمان سازند؛ بر ساختن واقعیت اجتماعی به تلبیس و حیل رسانه‌ای و قالب‌زدن و غالب کردن جهانی مجازی پر از تصاویر وهمی و دروغ اما مفید برای بقا و ارتقای منزلت پیشوا تا آنجا که علی‌رغم همه‌ی شواهد و مشاهدات توانسته‌اند بارها جای شاکي و متهم، ضارب و مضروب و قاتل و مقتول را عوض کنند و عامه را و بل که بسیاری از اهل علم و اطلاع را با خود هم‌راه سازند (ماجرای کوی دانشگاه، سال ۱۳۷۸، و سرکوب وحشیانه و خونین اعتراضات آرام مردم پس از انتخابات اخیر تنها دو نمونه‌ی برجسته از این مشی‌اند)؛ و بالأخره جسارت‌ستانی از عوام و خواص با استخدام فناوری‌های مراقبت و تعقیب و شنود، پرونده‌سازی برای افراد شاخص و خویشاوندان‌شان، شکنجه، ترور شخص و شخصیت، هتک حرمت رسانه‌ای، سرکوب بی‌مهاری و بی‌پروای تجمعات اعتراض‌آمیز و تشکل‌های ناهم‌سو و بسیار دیگر مانند این‌ها.

(۴)

باری، آن سابقه‌ی پیشین آشنایی اموی تا هم‌این روزهای واپسین همواره برای ایشان مزیتی حل‌مسأله‌ای داشته‌است. اکنون پس از بیست سال آن مسأله کم‌کم دارد وجه دیگرش را یادآوری می‌کند: جانشینی یا سرنوشت سازمان رهبری. هرچند از ارکان شکل‌گیری انقلاب سال ۱۳۵۷ و نظام پی‌آیند آن اکنون دیگر جز عده‌ای انگشت‌شمار باقی‌نمانده‌اند، هر یک از ایشان کم یا بیش حوزه‌های نفوذی در درون ساخت

سیاسی آشکار و پنهان (یا رسمی و غیر رسمی) نظام فراهم آورده‌اند که در هر لحظه‌ی آینده‌ای از خلأ، ضعف یا فتور رهبری کنونی در قامت مدعیانی حاضریراق و پابه‌رکاب به میدان می‌آیند. در الگوی معاویه‌ای حکومت سرنوشت سازمان رهبری را نمی‌توان بر عهده‌ی پیش‌آمد و تصادف نهاد هم‌آن‌طور که معاویه هم بنا بر برخی اسناد بر اساس پیمان صلحی که با امام حسن داشت نمی‌بایست جانشینی می‌گمارد اما چون این کرد و این نقض پیمان یکی از زمینه‌های سرباززدن پاره‌ای از رجال سیاسی آن روزگار از پذیرش حکم‌رانی یزید بود. مهم‌ترین مجرای پیش‌بینی‌ناپذیر برای چرخش نخبگان در نظام جمهوری اسلامی که دیگر وصله‌ای ناهم‌سنخ با بافت کنونی نظام سیاسی ایران است همان انتخابات شبه-آزاد اما مهندسی‌نشده‌ای بود که با اجرای کودتای ۲۲ خرداد برای مدت‌ها به محاق خواهدرفت.

اینک پس از ماجرای کودتای ۲۲ خرداد و همه‌ی پی‌آمدهای داخلی و خارجی آن، سه گسل بحرانی زیر پای نظام ازدهاوار دهان‌گشوده‌اند تا آن را در کام خود فروکشند، ببلعند. یکی بحران برگشت‌ناپذیر و نهایی‌شده‌ی مشروعیت؛ دیگری بحران روبه‌گسترش شکاف ساختاری؛ و بالأخره بحران تعارض درونی در الیت رهبری نظام. این بحران‌های کهنه و خاموش امروز دهان‌گشوده‌اند و باز فعال‌شده‌اند. اکنون به‌نظر می‌رسد کودتا زهر زمین‌گیرکننده‌اش را به سراسر و شراشر پیکر نظام سیاسی و جامعه‌ی ایران دوانده‌است. اما این پایان کار سیاست و جامعه در ایران نیست. این تنها پایان سیاست‌مداری معاویه‌گونه‌ی رهبر کنونی ایران است. این آخرین صفحه‌ی درس‌نامه‌ی سیاست اموی بود که رهبر فعلی این نظام آن را از برداشت. کتاب سیاست تراز معاویه پیش از به‌پایان‌رسیدن عمر رهبری که بر اساس آن حکم‌رانی می‌کرد به صفحه‌ی آخر رسیده‌است. او همه‌ی کارت‌های خود را بازی کرده‌است اما بازی نه تنها تمام نشده‌است که تازه وارد مرحله‌ی جدیدی شده‌است.

(پرده‌ی آخر)

او لاجرم اکنون دو راه پیش رو دارد: یا به سفارش معاویه به یزید عمل کند و با سرشناسان مخالف خود مدارا ورزد و در عوض دلی داشته‌باشد شب و روز لرزان چو بید بر سر ملکی که مدعیان مصمم و بسیار دارد؛ یا هم‌چون یزید سفارش الگو و پدر سیاسی خویش را ناخوانده‌بگذارد و سرمست به بام استغنا و استعلا و "انا ربکم الاعلی" برآید و سیاست مشت آهنین را که درپیش گرفته ادامه‌دهد و بیش از پیش دست به خون یاران و سرشناسان و معترضان و رهگذران بگشاید.

با شناختی که از رهبر کنونی و جبونی جبلی و تذبذب شخصیتی اش داریم او با پایان یافتن کتاب‌چه‌ی راهنمای سیاست اموی مانند شاگردی متقلب که برگه‌های تقلب‌اش درست هم آن وقتی ته کشیده باشد که بیش از هر وقت دیگری به آن‌ها نیاز داشته است امروز به کلی اعتماد به نفس‌اش را ازدست داده است. او میان آن دام‌چاله‌ی مدارا و این چاه ویل جنایت سرگردانی را برخواهد گزید و این مایه‌ی نوید و امید است برای جامعه و سیاست مجروح و مسموم ما امروز که زخم خورده‌ی یک کودتا است. کودتایی که سم قاتل آن ترکیب جگرسوزی از غضب بود و نقض عهد و خیانت در امانت. و زخمی که اینک، به جای مرهم، نمکی از توهین و تحقیر و تهدید و قتل و غارت و اوباشی‌گری هم بر آن پاشیده‌اند. باید به اشتباه رقیب امیدوار بود که حتمی است اما این امید می‌سوزد و بر باد می‌رود اگر هنگامی که نهال امید باز جوانه زد به موقع نتوان به آمادگی و برنامه‌ریزی آب‌یاری‌اش کرد. این معرکه حسین‌ها و زینب‌هایش را هم این حالا و تا هم این جا هم یافته است، اما "کجاست رأی حکیمی و فکر برهمنی؟" باید سرمایه‌های خرد و کلان علم و حکمت سیاست را که هر یک جدا جدا به قدر طاقت و وسع گرد آورده‌ایم برای حل مسأله‌ی آینده‌ی مشترک‌مان به اشتراک بگذاریم. این محتاج شبکه‌سازی است. باید هر یک از ما شبکه‌ی روابط خود را برای هم‌اندیشی انتقادی و سازنده فعال کند. این شبکه‌ها این جا و آن جا یک‌دیگر را خواهند یافت و سرمایه‌ای بزرگ فراهم خواهند آورد. مسأله این است: نظام سیاسی جایگزین جمهوری اسلامی چه گونه نظامی تواند بود؟